

■ **صغری خیل فر هنگ**

حس و حال فاطمه مصدق هنگام روایت از پدر جانبازش بر ایام **جالب** بود. دختر جوانی که گویا با لحظه لحظه درد و سختی پدر جانبازش درد کشیده بود. روایت امروز فاطمه مصدق روایت کوچکی است از مجاهدت خانواده ایثارگران که در کنار پدران، برادران و همسران جانبازشان مسیر را با جان و دل می‌پذیرند. محمد مصدق جانباز ۷۵درصد اعزامی کمیته انقلاب اسلامی بود که در پنجم خرداد ۱۳۶۰ در دهلاویه هر دو پا و یک انگشتش را از دست داد و موج انفجار به چشمش و گوشش اصابت کرد. ایشان با ۱۳ ترکش به یادگار مانده از جنگ، ۳۹ سال و یک ماه زندگی توأم با درد را سپری کرد و در نهایت در چهارم تیسر ۱۳۹۹ به شهادت رسید.برای آشنایی با زندگی و سیره این شهید با فاطمه مصدق دختر جانباز شهید محمد مصدق به گفت‌وگو نشستیم که از نظر تان می‌گذرد.

■ ■ ■

فرزند چندم خانواده هستید؟ کمی از پدرتان جانباز شهید محمد مصدق برای ما بگویید. در چه خانواده‌ای رشد کرده بود؟
من فاطمه مصدق هستم. فرزند دوم شهید محمد مصدق. پدرم متولد یک شهریور ۱۳۳۶ و اهل روستای انارستان از توابع دهستان استان بوشهر است. پدرم دو برادر و دو خواهر داشت. ایشان در خانواده‌ای مذهبی رشد کرده بود. پدر بزرگم داماد و کشاورز بود و پدرم در کار کشاورزی و دامداری به خانواده‌اش کمک می‌کرد. پدرم به خاطر شرایط زندگی عشق‌اری در مکتبخانه درس خوانده بود.

چند سال داشت که با مادر شما آشنا شدو ازدواج کرد؟

پدرم سال ۵۵ به خدمت سربازی رفت و بعد از پایان خدمت سربازی یعنی در سال ۵۸وارد کمیته انقلاب اسلامی شد و مبارزات زیادی با اشرف و ضداثقالی‌ها داشت. سال ۵۸ وارد کمیته انقلاب شد و زمان جنگ جزو اولین گروه‌های اعزامی به دهستان بود. ایشان سوم آبان ماه سال ۵۹ به جبهه اعزام شد. پدرم مدتی با دو دکتر چمران هم‌رمز بود و پنجم خرداد سال ۶۰م محروم و جانباز ۷۵درصد شد. پدر بعد از بهبودی و سپری کردن مراحل درمان که یک سال در تهران طول کشید به براژ آمد و ن سال ۱۳۶۱ به همراه دوستان چمران و رئیس کمیته برادر حاج‌مشایه‌الله کارزنی به خواستگاری مادرم که خواهر شهید حسین قمیصی بود، آمدند و زندگی مشترکشان را در همان سال ۶۱شروع کردند.

محصل این زندگی چند فرزند بود؟ شرایط جانبازی پدر برای مادر تان دشوار نبود. گله‌ای نداشت؟

حاصل زندگی پدر و مادرم چهار فرزند دختر بود که یکی از خواهرانم در سن ۱۰سالگی به رحمت خدا رفت. مادرم خودش خواهر شهید بود و معنا و مفهوم جهاد و ایثار را به خوبی درک می‌کرد. او بارها و بارها به ما گفت من برای رضای خدا یا پدرتان ازدواج کردم. من زن بودم و امکان حضور در جبهه برایم فراهم نبود اما می‌خواستم با این انتخاب و همراهی با پدرتان کاری برای اسلام انجام داده باشم و همسنگر مرد مجاهدی باشم که به افتخار جانبازی رسیده است. ما ثمره این اعتقاد و باور را در طول زندگی مشترک مادر و پدرمان شاهد بودیم. با تمام مشکلات و سختی‌هایی که در طول زندگی برایش اتفاق افتاد، هیچ وقت زبان به گله و شکایت باز نکرد. ما درمدم، خواهر شهید بود و همراهی او یا پدر و محبت‌هایشان نسبت به هم و صبر و بردباری مادرم باعث تعجب همگان شده بود.

از حضور ایشان در جبهه بگویید. از طرف

کمیته راهی منطقه شدند؟

پدرم در دهلاویه و سوسنگرد در کنار دکتر مصطفی چمران جنگیده بسود و خاطرات زیادی از آن ایام داشت. ایشان در شرق دهلاویه و تپه‌های الله‌اکبر جایی که با دشمن کمتر از ۵۰۰ متر فاصله داشته دیده‌بان و آرپی‌جی‌زن بود که دشمن محل را شناسایی می‌کند و با خمپاره هدف قرار می‌دهد و پدرم به درجه جانبازی می‌رسد. پدرم دستنوشته‌ای دارد که از جزایری رفتن و روزهای حضورش تانخوه مجروحیتش را برای ما این‌گونه نوشته است: بعد از اینکه عراق و صدام به ایران حمله کردند، ما آماده رفتن به جبهه جنگ شدیم. در سوم آبان ۱۳۵۹

سوی دشمن و ایجاد باتلاق بر سر حمله آنها به اهواز را داشت. به مدت ۷۰ روز در منطقه دهلاویه بودیم و از طریق جنگل‌های انبوهی که بین ما و عراقی‌ها قرار داشت، با راه‌به عراقی‌ها حمله‌ور شدیم و توانستیم تلفات سنگینی به آنها وارد کنیم. من به عنوان آماتور اطلاعات دیده‌بان گروه هر گونه حرکت دشمن را به فرماندهی گزارش می‌کردم. در این مدت چندین بار دکتر چمران و تیمسار شهید فلاحی به جبهه ما آمدند. من به عملیات‌های دوب حرمان اهواز، دهلاویه، سوسنگرد و عملیات فتح تپه‌های الله‌اکبر نیز حضور داشتم. گروهی دیگر که تیراندازی خوبی داشتند به پیشنهاد دکتر چمران به جنگل‌های

زیراب اهواز اعزام شدند که عموزادهام علیباز مصدق در بین آنها بود و به شهادت رسید و خودم در این ماهوریت تر کش کوچکی به پایم خورد که اهمیت چندانی نداشت و بچه‌ها زخم را با پانسمان کردند. بعد از بهبودی این بار دو کتر چمران به گروه ما در شرق دهلاویه و کنار رودخانه کرخه در دامنه تپه‌های الله‌اکبر مأموریت داد. در حالی که فاصله ما با دشمن کمتر از ۵۰۰ متر بود، بارها جنگ تن به تن با دشمن را داشتیم. بعد از عملیات فتح تپه‌های الله‌اکبر، من هم دیده‌بان بودم و هم آرپی‌جی‌زن که در روز پنجم خرداد ۱۳۶۰ ساعت ۱۶:۴۰ دشمن محل دیده‌بانی و استقرار مرا پیدا کرد و با خمپاره ۶۰ دور هم کوبیدند.

یکی از موشک‌ها بر سنگم من افتاد و منخبر شد. من به هوا بر تپاب شدم و یک ترکش بزرگ هم دو پایم را قطع کرد و یکی از انگشتان دستم هم برید. هر دو

پایم به عمق آب‌های رود کر فرو رفتند. خون بسیاری از دست دادم. مخابرات گروه با دکتر چمران تماس گرفت و بلافاصله یک فروند قایق برای حمل من فرستاد. من به اهواز منتقل شدم و در بیمارستان بعد از گفتن گروه خونیی خود از هوش رفتم. فرادی آن روز با هواپیما به تهران منتقل شدم و طی سه ماه بستری بودن و چندین عمل روی پاهایم در بیمارستان خیر شهادت دکتر مصطفی چمران را از طریق تلویزیون شنیدم و بسیار گریه می‌کردم. من بسیار به این شهید بزرگوار علاقه‌مند بودم.

کمی از روحیه پدرتان بگویید. چطور آدمی بود. شرایط جسمی‌اش باعث کوتاهی در



گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید محمد مصدق جانباز ۷۵درصدی که ۵ ماه پیش به رفقای شهیدش پیوست

می‌گفت باز هم جنگ شود، می‌روم تا خدمتگزار رزمنده‌ها باشم



کلمه مرگ هیچ وقت بر ایام معنی وارد اتاق احیا شدم، هر چه نازش کردم، هر چه خواهش کردم به خاطر من، یسه خاطر تمام کسانیی که در خانه منتظرش هستند برگردد، فایده نداشت. دائم از دگتر می‌خواستم مجدداً امتحان کند اما او تمام تلاشش را کرده بود و من دیگر بی‌بایا نشده بودم. تخت بابا را محکم گرفته بودم و اجازه نمی‌دادم او را ببرند. این آخرین اتفاقی بود که در آن لحظات تلخ به یاد دارم.

بابونین هایش چطور کنار آمدید؟

نبودنش که باور کردنی نیست. نه تنها برای من که برای تک‌تک اعضای خانواده و اقوام دور و نزدیک. باورش برای خیلی‌ها سخت بود. بچه‌های فامیل و آشنا هر روز سراغش را می‌گیرند. روز و شب‌های بد و سختی را گذراندم تا اینکه پدر به خواب آمد. اذان صبح بود. با همان قلدبلند و باهای کشیده دوران جوانی‌اش سراپا لباسش سبزه‌بود. یک‌تکه از لباسش را به من داد و گفت این هدیه‌ای است از طرف من به تو. همین یک جمله کافی بود تا کمی آرام‌تر شوم و بتوانم نبودنش را تحمل کنم. حالا دیگر خواب‌هایی که از بابا می‌بینم من را در تحمل این دوری و دلنگنی کمک می‌کنند. از شب اول تا قبل از خاکسپاری سراغش را از بیمارستان می‌گرفتم و منتظر معجزه مادرم تا چندوقت پیش فقط منتظرش بود و هر وقت از گلزار شهدا بر می‌گشتم، می‌گفت بابا نگفت کی برمی‌گردد وقتی سؤالی برایم پیش می‌آمدی اختیار شماره‌اش را از من گرفتم تا از او بپرسم. بعضی‌شها به اتاقش می‌روم تا نفس‌هایش را چک کنم. آخر هر شب قبل از خواب تا نفس‌هایش را چک نمی‌کردم خواب نمی‌برد.



از جنگ و روزهای جبهه برایتان صحبت می‌کرد؟ چقدر پای خاطرانش می‌نشستید؟

یادآوری روزهای گذشته و جنگ برای پدر سخت بود و پالازش. خیلی کم در موردش صحبت می‌کرد. فکر می‌کنم خاطرات دوستان و هم‌زمان شهیدش آذیتش می‌کردند. بعضی وقت‌ها سر به سرش می‌گذاشتم و می‌گفتم چرا این کار را کردی که این همه درد بکشی؟! اگر جنگ بشود دوباره می‌روی؟ پدر با خیال راحت و اطمینان کامل می‌گفت دوباره می‌روم. می‌گفتم کجا می‌روی با این شرایط؟ می‌گفت می‌روم در آشپزخانه برایشان غذا آماده می‌کنم. سبب‌زمینی پیاز پوست می‌گیرم. می‌روم قشقی‌هایشان را تمیز می‌کنم و لباس‌هایشان را می‌شویم. این کارها که نیازی به پاندارد پدر درست می‌گفت این کارها غیرت می‌خواست و گذشت که پدر با تمام وجود غیور بود.

در پایان اگر صحبتی دارید، بفرمایید.

نبودن‌های پدر بر ایمان سخت است اما وقتی فکر می‌کنم که پدر به آرامش رسیده همین حس برای تسلی خاطر ما کافی است. پدری که همه وجودش غیرت بود. پدرم در دستنوشته‌ای که از زندگی

حضورش در جبهه برای ما نوشته و به یادگار گذاشته به دوستان شهیدش اشاره کرده است که در اینجا می‌خواهم یادی از این عزیزان شهید بشود. شهیدان علی‌صفتی، محمدحسین سعادت، علیباز مصدق، عبدالمحمد مصدق، نعمت‌الله مصدق، بهروز رضایی، قاسم احمدی و پیدالله تنگاری.

					۶
				۸	
			۷		۴
				۲	
				۳	
				۸	۷
				۷	
			۶	۸	
			۷		
			۱	۶	
				۱	

جدول سودوکو

ارقام ۹تا۹اطوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک‌سه‌درسه فقط یک‌بار

به‌کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۰۸۷

۵	۷	۳	۵	۸	۱	۱	۱	۵	۵
۸	۵	۱	۱	۵	۷	۱	۷	۳	۳
۵	۱	۱	۷	۳	۱	۸	۷	۵	۵
۳	۸	۷	۱	۵	۷	۵	۱	۷	۱
۱	۱	۵	۸	۷	۳	۵	۱	۷	۸
۷	۱	۵	۱	۷	۵	۳	۸	۷	۸
۵	۷	۱	۵	۱	۳	۸	۷	۳	۷
۵	۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۷	۵
۱	۳	۸	۷	۵	۷	۱	۵	۱	۱
۱	۳	۸	۷	۵	۷	۱	۵	۱	۱

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۸۸

از راست به چپ

۱- غنای محبوب شمالی- لذت بردن ۲- نگهبانی- ماله بنایی- کوزه سفالی ■ ۳- آب اندک- بدپیله- تارنما- هشتمین حرف الفبا ■ ۴- بخیه درشت- دارایی- شتر بی کوهان ■ ۵- مس فروش- فلز سرچشمه- صدمه و آسیب پزشکی ■ ۶- میوه حنظل- راکب- از برتاب‌ها در دو میدانی ■ ۷- سسرنیزه- وسیله نقلیه قطبی- از بت‌ها ■ ۸- راست ایستاده- شجاعت- وزیر خارجه اسبق امریکا- آش ■ ۹- لغزنده- مجانی- آگاه ■ ۱۰- نام قدیم ویتنام- اختراع ایدسون- حرکت زیر حرف ■ ۱۱- میوه خراب شده- رقم آخر- بنیانگذار طب کودکان در ایران ■ ۱۲- شیرینی لوله‌شدهٔ خامه‌ای- قبر غیرمسلمانان- نام حرف «ط» ■ ۱۳- از سوره‌های قرآن- پدر شعر نو- دروازه‌بان- خاریشت ■ ۱۴- لانه مرغ- شتردار- وسیله‌ای شیشه‌ای در آزمایشگاه ■ ۱۵- زبان کوچک ته حلق- پیروان ابومسلم، سردار خراسان

از بالا به پایین

۱- پایتخت قرقیزستان- ویژگی آنچه به آسانی بتوان به آن رسید یا دریافت کرد ■ ۲- گلخن گوماه- دارایی ارزشمند و دفينه گرانبها- از جبهه‌های جنگ تحمیلی ■ ۳- گفتار- خبیر- زیارت‌کننده- علامت مقبول ■ ۴- دندان ناپایدار -مرحبا- تدوین شده ■ ۵- دعای عصر جمعه- شامل همه- پروانه کشتی و هواپیما ■ ۶- فرهنگ لغت- پرسش- ارتباط تلفنی ■ ۷- دورتر از اینجا- نابغه کشتی فرنگی کشورمان- جواب مثبت ■ ۸- تند میان تپه‌ی -آهوی خاص جزایر ماداگاسکار- خیال و وهم- حرف همراهی ■ ۹- خبرگزاری سعودی- استاندار قدیمی- باخبر ■ ۱۰- آوازه‌خوان- داستان ادبی- درد شکمی ■ ۱۱- علم‌ستاره‌شناسی - کلمه نهیب- نیم میلیون ■ ۱۲- گردکنشی- پار کالیاس- شهر خرما ■ ۱۳- بی‌حال- نفت انگلیسی- حاجت و مقصود- ماتم ■ ۱۴- سربریدن حیوان- رقابت- نوعی خط تزیینی ■ ۱۵- لقب شاپور دوم از شاهان ساسانی- عنکبوت